

مدرسه علوم دینی حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

کارگروه نشست‌های تخصصی مباحث اعتقادی

مشروح سخنان ایراد شده در نشست ششم

موضوع: منزلت وحی در مباحث اعتقادی

۱۹ آبان ۱۳۸۹

مشهد مقدّس — هتل الغدیر

خير مقدم و گزارش آقای عبد الله رضاداد از پنج اجلاس پیشین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ليس لقضائه دافع، و لا لعطائه مانع، و لا كصنعه صنع صانع، و هو الجواد الواسع، فطر اجناس البدايع، و اتقن بحكمته الصنایع، لا تخفى عليه الطلايع، و لا تضيع عنده الودایع، جازى كلّ صانع، و رایش كل قانع، و راحم كلّ ضارع، منزل المنافع و الكتاب الجامع، بالنور الساطع، و هو للدّعوات سامع، و للكربات دافع، و للدرجات رافع، و للجبابرة قانع، فلا اله غيره، و لا شئ يعدله، و ليس كمثله شئ، و هو السميع البصير اللطيف الخبير و هو على كل شئ قدير (ابتدای نیایش حضرت امام حسین بن علی علیه السلام در روز عرفه)

اللهم صلّ على محمد عبدك و رسولك و امينك و صفيك و حبيبك و خيرتك من خلقك و حافظ سرّك و مبلغ رسالاتك و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين، الذين أذهبت عنهم الرجس و طهرتهم تطهيراً؛ سيّما سيّدنا و مولينا بقیة الله فى الارضين عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ و اللعن الدائم على اعدائهم و مخالفیهم و معانديهم و غاصبی حقوقهم و مدعی شؤونهم و مراتبهم و مخربى شریعتهم من الاولین و الآخرين، من الآن الى قیام يوم الدين، آمین رب العالمین.

در ابتدای جلسه، از جانب خود و همه‌ی شما سروران، اساتید، دانشوران، فضلاء و دانش‌پژوهان، دسته‌گلی از خوشبوترین و زیباترین گل‌های تحیت و سلام را به پیشگاه مقدّس حضرت خاتم الاوصیاء، ولیّ عصر و زمان، حضرت بقیّه الله عبّال الله تعالی فرجه الشّریف تقدیم می‌کنم:

السّلام علیک یا داعی الله و ربّانی آیاته ،
السّلام علیک یا باب الله و دیان دینه ،
السّلام علیک یا خلیفه الله و ناصر حقّه ،
السّلام علیک یا حجّه الله و دلیل ارادته!

از محضر خدای متعال خواستاریم که امر فرج آن حضرت را تعجیل فرماید و همّ و غم را از وجود مبارک آن سرور بزداید.

با ششمین اجلاس مباحث اعتقادی در خدمت شما میهمانان گرانقدر هستیم و مستحضرید که در پنج جلسه گذشته، مباحث مربوط به عقل، به طور خاص و گسترده و مبحث مربوط به وحی نیز به نحو محدود، مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

اینک گزارشی از آن چه را که در پنج جلسه گذشته توسط اساتید و سروران محترم به جلسه ارائه شده است، در دوازده بند به محضر شریفان تقدیم می‌کنم:

(۱) در مبحث هستی‌شناسی عقل، در پاسخ به این پرسش که ماهیّت عقل چیست، بدون ورود به بحث ماهوی و ضمن بر شمردن آراء مختلف، گفتیم که مقصود از عقل، همان ما به الادراک است، یعنی استعداد و قوه‌ای که به وسیله‌ی آن، امکان درک و فهم واقعیّات، امور، وقایع و حقایق برای انسان فراهم می‌آید.

(۲) در بحث معرفت‌شناسی عقل، از حجّیّت و اعتبار ادراکات عقلی سخن گفته شد و دانستیم که ادراکات عقلی به تناسب ظرفیّت و توانایی عقل انسان، از اعتبار و حجّیّت برخوردار است.

(۳) در بررسی رابطه‌ی عقل و وحی، اثبات شد که تعارض در این عرصه جایگاهی ندارد و ملاحظه کردیم که میان عقل و وحی تعاضد، تطابق و تعامل برقرار است. همچنین دیدیم که این تعامل، ناظر بر حوزه‌های مختلف ارشاد، تبیین، تذکّر و تعلیم است.

یادآوری این نکته نیز بسیار جدّی است که هر گاه شائبه‌ی تعارض و تنافی عقل و وحی در یک حوزه‌ی نظری مطرح باشد، باید دانست که یا آن چه را که قضایای عقلانی نامیده‌ایم، به حقیقت چنان نیست، بلکه فرضیه‌ها و نظریاتی است که از دایره‌ی احتمال و گمان فراتر نمی‌رود، و یا آن چه را که به عنوان دلیل نقلی و مستند وحیانی به شمار آورده‌ایم، مشتبه و نامعتبر است.

(۴) در تکمیل توضیح نسبت به چگونگی تعامل عقل و وحی، گفتیم که این کیفیّت، یا از مقوله‌ی اجمال و تفصیل است و یا از جنس تعلّم من ذی علم؛

حال هر گاه از منظر اوّل به موضوع بنگریم ، درمی یابیم که عقل اجمالاً حقایق را درک می کند و وحی آن مدرکات عقلانی را تفصیل و بسط داده ، شفاف تر می سازد ؛ اما چنان چه با رویکرد تعلّم من ذی علم به پدیده‌ی تعامل نگریسته شود ، عقل چونان متعلّمی است که از صاحب وحی ، حقایق را فرا می گیرد.

(۵) بررسی جایگاه وحی در فهم معارف دینی را با طرح این سوال آغاز کردیم که با استخدام کدامین ابزار و اتخاذ کدام روش، به مفاد حقیقی آیات کریمه‌ی قرآن و سخنان حضرات معصومین علیهم‌السلام که امروزه به عنوان ره‌آورد وحی در اختیار ما قرار دارد، می توان دست یافت؟

به عبارت دیگر ، هر چند پیام‌های وحیانی بذاته و بالاستقلال حجّیت تامّه دارد ، اما با توجّه به فاصله‌ای که امروزه از مبدأ نزول و صدور وحی داریم ، دستیابی به مفاهیم حقیقی و اصیل کلمات وحیانی چگونه میسر است؟ (۶) در پاسخ به پرسش اخیر:

الف؛ دانستیم که یکی از منزلت‌ها و شؤون مهمّ انبیاء علیهم‌السلام غفلت‌زدایی از خلق و اثاره‌ی دفینه‌های عقول آنان است، و تعبیری نظیر تذکر ، مذکر ، تنبیه ، شاهد ، بشیر ، نذیر ، سراج منیر و داعی الی الله گواه صدق این شأن و منزلت الهی است.

ب؛ بهره‌گیری از تعقل، یکی از مهم‌ترین روش‌های وصول به جوهر معارف وحیانی است ، مشروط به این که در این رهگذر، از اتخاذ شیوه‌های ناستوده‌ی قیاس، استحسان و نظائر آن پرهیز شود. به عبارت دیگر ، نیل به معارف دینی به سبب عقل فی الجمله و نه بالجمله قابل پذیرش است.

ج: بدیهی است که توانایی عقل، محدود و احاطه بر بسیاری از حقایق از حریم استطاعت عقل بالاستقلال بیرون است، و راه درک و دریافت حقایق مذکور، منحصر به سمع و نقل و بیان عاری از خطای وحی است.

د: نقل و سمع اقسامی دارد و از آن زمره، نقل یقینی است و مقصود از آن، بازگویی سخن صریح و روشن حجّت معصوم علیه‌السلام توسط روایتگری فقیه ، دانا و مورد وثوق است. پرواضح است که در این خصوص، هر گونه احتمال خطا و ابهام، دور از تصوّر است.

هـ: ممکن است یقین به نقل ، از طریق تواتر و کثرت عددی حاصل شود ، بدین معنا که جمعی کثیر از افراد معتمد یا نامعتمد، صدور یک گزاره از حجّت معصوم علیه‌السلام را اخبار کنند. بدین ترتیب خبر متواتری شکل می گیرد که قابل استناد و محلّ اعتماد است. از این قبیل است اجماع جمیع شرایع نسبت به معرفتی از معارف دینی که برخی از بزرگان نظیر شیخ اعظم انصاری بدان تصریح فرموده‌اند.

و: هر گاه نقل یقینی یا متواتر نباشد و اصطلاحاً خبر واحد اما با مدلول روشن و صریح یا کالصّریح باشد، و شرایط تقیّه یا فقدان ظرفیّت مستمع نیز بر فضای صدور نقل، سایه نداشته باشد ، در این صورت اطمینان بدان یا حداقل ظنّ به صحّت آن خبر، دور از حکم عقل نیست ، به ویژه این که نقل مزبور در منابع و مجامع روایی استوار اعظم و اجلّاء محدثان مندرج باشد. بدیهی است که اطمینان، علم عادی و متعارف است و تفهیم و تفهّمات عقلایی جاری نیز مبتنی بر اطمینان است.

آری، این چنین است که نقلی که زنجیره‌ی راویان آن همگان ثقات ، و به عمل و استناد علما نیز مؤید باشد ،
مورد وثوق خواهد بود.



آن چه که گفته شد، فشرده‌ای بود از مباحثی که اساتید بزرگوار در پنج اجلاس گذشته مطرح کرده بودند.
اینک از استاد ارجمند آیت الله مهدی مروارید دعوت می‌کنم که برای ارائه‌ی بحث این اجلاس با عنوان «منزلت وحی
در مباحث اعتقادی» که تکمله‌ای بر مباحث پنجمین نشست به شمار می‌رود، به جایگاه تشریف بیاورند.

بیانات آیت الله مهدی مروارید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و خير الصلوة و السلام على خير خلقه و افضل رسله البشير النذير السراج المنير
سيد الانبياء و المرسلين ابى القاسم المصطفى محمد صلى الله عليه و على آله الطيبين الطاهرين
المعصومين

سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (احزاب / ۴۵ و ۴۶)
قال رسول الله ﷺ: أَنِّي تَارَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي
أَبَدًا.

رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (اسراء/ ۸۰)

در جلسه گذشته - همان طور که جناب آقای رضاداد اشاره کردند - مطالبی را یادآور شدیم که از محدوده حکم عقل خارج بود، یعنی با مقدمات عقلی نمی توانستیم به نتیجه ای قطعی برسیم. در جلسات پیش تر نیز مکرراً گفته شده بود که در این گونه مسائل، برای وصول به واقع، راهی جز از طریق اخبار غیبی و از طریق وحی نیست، و این خود راهی است عقلی، بدین معنا که عقل آن را پیشنهاد می کند، و عقل این راه را به روی ما گشوده است که بعد از ثبوت صدق و عصمت و ارتباط با خالق هستی از ناحیه نبی و امام معصوم ﷺ هرگاه آنان در ارتباط با مسائلی که عقل بدانها راه ندارد خبری بدهند، طبعاً جایی برای تردید باقی نمی ماند. از این روی قبلاً نیز بحث شد که پس از مقدماتی که به آنها اشاره گردید، حجّیت وحی به یک معنا ذاتی است، زیرا نتیجه ای ارتباط با خالق متعال است. چه کسی بهتر از خالق می تواند از مخلوقات خود خبر بدهد؟ به تعبیر قرآن کریم: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (ملک/ ۱۴).

لذا در این گونه موارد هیچ گاه بحث تعارض وحی و عقل قابل طرح نیست و مطرح نیز نمی شود؛ یعنی اگر عقل - به معنای صحیح - مطلبی را درک کند، معنا ندارد که بگوییم با وحی تخالف دارد، و اگر گاه بعضاً از تخالف سخن به میان می آید، مراد یا اختلاف است بین حاکی از وحی یعنی آنچه که از وحی حکایت می کند با حکم عقلی، و یا آنچه را که حکم عقلی پنداشته ایم، به حقیقت یک گزاره عقلانی نبوده بلکه توهم بوده است و

خیال می‌کرده‌ایم که حکم عقلی است! بنابر این، در این جهت جای شبهه نیست که وحی مصون از خطاست و خطا در آن راه ندارد، ولی ما که دسترسی به مفاد حقیقی وحی نداریم، و غیر از طرق متعارفی که رایج است، به مضمون پیام وحی نمی‌توانیم دست بیابیم. از این روی، اخباری که از ناحیه حضرات معصومین علیهم‌السلام به دست ما رسیده است، در درجه نخست باید صدور آن از جانب معصوم برای ما به اثبات برسد، و در مرحله‌ی بعد استفاده‌ی مورد نظر از سخن معصوم واضح و روشن باشد و به عبارت دیگر، مدلول کلام مدلول واضحی باشد، به گونه‌ای که هرگاه آن مدلول به عقلای فهیم عرضه شود، همان مفهوم و مدلول را بفهمند. بدین ترتیب اگر این دو نکته احراز شود، می‌توانیم بگوییم که درک مفاد حقیقی پیام وحی میسر و ممکن خواهد بود و خواهیم توانست مبانی اعتقادات خود را بر این پایه استوار کنیم.

اما در جهت اول، یعنی صدور اخبار از ناحیه حجّت معصوم، خبر متواتر یا اخبار محفوف به قرائن قطعیه و یا اخبار محفوف به قرائن اطمینان‌آور، صدور خبر از جانب معصوم را اثبات می‌کند. به نظر ما اطمینان علم عادی است و عقلاً مطالب بسیار مهم را به همین وسیله اثبات می‌کنند؛ یعنی اگر اطمینان منشأ عقلایی داشته باشد، در حجّت آن جای بحث نیست و عقلاً به آن اعتماد و استناد می‌کنند و مطلب را بدین وسیله به قائل نسبت می‌دهند و آثار بر آن مترتب می‌شود.

اما در جهت دوم یعنی روشنی دلالت، باید کلام به گونه‌ای باشد که هرگاه به عرف فهیم عرضه داشته شود، بدون تردید معنای مورد نظر را استفاده کنند.

نکته‌ای که در این جا قابل تذکر است عبارت است از این که: مرزبندی میان ظاهر و نصّ به نظر ما در این خصوص چندان دقیق نیست، و گاه این دو مقوله به جای یکدیگر به کار می‌رود. از این روی، ما تعبیر وضوح را به کار می‌بریم، یعنی مفهوم مورد نظر از کلام استفاده شود، و لولا جهات خارجی و لولا شبهات و تشکیکات، آن گاه که کلام به مستمع فهیم ارائه گردد، بدون تردید مفهوم مورد نظر را تصدیق کند.

مثلاً در روایت آمده است که: خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفی عام (بحار الانوار، ج ۵۸، باب ۴۳، ح ۴) آیا از این سخن چه می‌فهمیم؟ البته این که مقصود از کلمه «الفی» چیست قابل بحث است، اما از این جهت که خلق ارواح قبل از اجساد در این روایت مورد تصریح قرار گرفته است جای تردید نیست. آیا از این سخن نمی‌فهمیم که تکوّن روح در یک زمان با جسم همراه نبوده و خلقت روح بر خلقت جسم تقدّم داشته است؟! البته مقصود از تقدّم نیز تقدّم زمانی است، یعنی قبل از این که انسان با این جسم و جسد به دنیا بیاید، خلقت روح او سابقه داشته است. این، ظهور کلام است، هر چند برخی گفته‌اند که این روایات نصّ نیست، بلکه نسبت به یک مفهوم ظهور دارد! و ما می‌پرسیم: اگر قرار بود نصّی در این خصوص وارد شود چگونه می‌بود؟!

به هر تقدیر، مقصود از طرح این مثال این است که بگوییم استفاده از کلام باید روشن و ظاهر باشد.

همچنین در جلسه گذشته این نکته نیز گفته شد که در جهت اثبات صدور کلام از حجّت معصوم، از قرائنی که موجب اطمینان می‌شود، یا موجب قطع و یقین به صدور می‌شود، وضعیت راوی و حاکی خبر است و این، مطلبی عقلایی است. گاه سه روایت یا چهار روایت از راویان جلیل‌القدر، فهیم و فقیه، همان اثر روایات متواتر را دارد، چون انسان هیچ شکّی در وثاقت و صدق آن‌ها ندارد و احتمال خطا و اشتباه نیز در نقل نمی‌رود، زیرا

چگونگی اداء و محتوای مطلب همراه با تعدّد نقل‌ها هر چند به حدّ تواتر نیز اصطلاحاً نرسیده است، ولی کیفیت و وضعیت راوی وضعیت خاصی است و تأثیر بارزی در تقویت احتمال و ظنّ دارد. این واقعیتی است مشهود که انسان آن را وجدان می‌کند و نمی‌تواند در این جهت خدشه کند، و سیره‌ی عقلاً نیز مؤید این روش است؛ لذا گاه تشکیکاتی از ناحیه بعضی از بزرگان شده است و در کلمات بعضی از اعلام دیده می‌شود که مثلاً گفته‌اند: اخبار مربوط به عالم ذرّ، متواتر نیست و خبر واحدند و ما نمی‌توانیم به خبر واحد اعتماد کنیم ... پاسخ این است که گاه ما تواتر را تواتر اصطلاحی معنا می‌کنیم، البتّه تأیید می‌کنیم که اخبار یاد شده متواتر نیست، ولی باید بدانیم که تواتر اصطلاحی در روایات ما چندان نیست و روایات معتبر ما نوعاً از طریق مشایخ ثلاثه، مشایخ اربعه یا مشایخ خمسّه نقل شده است، نظیر مرحوم شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی رضوان الله علیهم، و حتّی اگر برخی از اعلام دیگر را نیز ضمیمه کنید که در این حد از اشتهار نبوده‌اند مانعی ندارد، اما در هر حال سلسله روایات ما - خواه روایات فقهی یا روایات اعتقادی - به یکی از مشایخ یاد شده منتهی می‌شود، و بدیهی است که شمار این مشایخ، مثبت تواتر روایت نیست؛ زیرا روایت متواتر روایتی است که به حسب اصطلاح در همه طبقات، متواتر باشد.

البتّه ممکن است این بزرگان در طبقات قبل از خود، از راویان متعدّدی روایت را نقل کرده باشند که به حدّ متواتر رسیده باشد، مانند مرحوم شیخ کلینی که از اصول مختلفی روایت را جمع‌آوری کرده که عدد آن‌ها کثیر است، نظیر احمد بن محمد بن خالد، احمد بن محمد بن عیسی، سهل بن زیاد و امثال اینان؛ ولی به هر حال ما وقتی روایت را نقل می‌کنیم، از این بزرگان روایت می‌کنیم و مستند ما این مشایخ‌اند. بنابراین، شمار روایات متواتر ما چندان فراوان نیست. باز تکرار می‌کنیم که به روایتی اصطلاحاً متواتر می‌گوییم که راویان کثیر، آن را روایت کرده‌اند و کثرت راویان آن موجب حصول علم شود. به این واژه کثرت دقت کنید! فلذا در خبر متواتر شرط نمی‌دانند که راویان حتماً ثقه باشند، بلکه باید راویان کثیر، متفرّق و یا از مناطق مختلف باشند، به نحوی که احتمال تواطی در کذب بسیار ضعیف باشد. آری، آنجا که ما به سبب کثرت راویان، به صدق خبر اعتماد پیدا کنیم، می‌گوییم که خبر، متواتر است و قابل توجّه است که این کیفیت، بسیاری از اوقات بلکه اکثراً در روایات ما تحقق پیدا نمی‌کند. ولی گاه ممکن است پانزده یا بیست نفر که انسان‌های متعارف و معمولی هستند، روایتی را نقل کنند، و در عرض آنان، دو یا سه نفر از کسانی نظیر شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ مفید راوی یک روایت باشند، این دو یا سه نفر با آن پانزده یا بیست نفر برابری می‌کنند، زیرا کیفیت راوی اثر دارد و این، امری است مشهود! البتّه تعدّد نیست، بلکه سیره‌ی عقلاً بر همین اساس است، و از این روی این شبهه که گفته‌اند: اخبار فلان موضوع متواتر نیستند، بلکه خبر واحدند، به نظر می‌رسد که قابل دفع است. این، نکته‌ای است که باید به آن توجّه شود. بنابراین نتیجه می‌گیریم که از جمله‌ی شواهدی که موجب اطمینان یا یقین به صدور خبر از ناحیه حجّت معصوم می‌شود، وضعیت راوی و حاکی خبر است.

نکته دیگر این که فرض کنیم خبری به این درجه از اعتبار نرسد، یا بگوییم که خبر، قطع‌آور و اطمینان‌آور نیست، یعنی بنابر اصطلاح بگوییم که خبر واحد است، و خبر واحد نیز ظنّی‌الصدور است، ولی حجّت نیست، آیا می‌توانیم در مسائل اعتقادی، به این خبر واحد استناد کنیم یا نه؟ بگونه‌ای که اگر همین خبر در باب احکام فقهی یا

در باب احکام اصولی - اصول فقه - می‌بود، به آن اعتماد می‌کردیم! و به تعبیر دیگر، سؤال این است که آیا خبر حجّت ظنی‌الصدور، در مسائل اعتقادی حجّت است یا حجّت نیست؟

البته آقایان اساتید و طلاب عزیز مستحضرند که این بحث را مرحوم شیخ انصاری رحمه الله علیه در آخر دلیل انسداد مطرح کرده است، با این توجه که مرحوم شیخ بحث را روی موضوع ظنّ متمرکز کرده و گفته است که: آیا ظنّ انسدادی - بنابر قول به حجّیت ظنّ - در امور اعتقادی حجّت است یا حجّت نیست؟ و سپس به تناسب، پنج یا شش وجه را در مقام طرح بحث ذکر می‌کند و مطلب را به این نقطه می‌رساند که: آیا اصولاً در امور اعتقادی و معرفتی، استدلال و نظر معتبر است یا نه؟ آیا تقلید کافی است؟ آیا علم و قطع، معتبر است یا ظنّ نیز کافی است؟ ... که این وجوه هر یک قائلینی دارد و نظراتی مطرح است که تفصیل بحث را می‌توانید در مباحث شیخ ملاحظه فرمایید. من در اینجا به یکی از وجوه مطلب اشاره می‌کنم و آن عبارت از این است که گفته‌اند: در مسائل اعتقادی، یعنی اعتقاداتی که قرار است به تعبّد ثابت شود و نه اعتقاداتی که ثبوت آن‌ها بر پایه‌ی تعبّد، مستلزم «دور» است، مانند اصل اثبات وجود خداوند یا اصل اثبات رسالت و نیاز بشر به پیامبران و ... که بدیهی است این امور و اصول، به تعبّد ثابت نمی‌شود؛ ولی بسیاری از امور اعتقادی و معارف، وجود دارد که چاره‌ای در آن‌ها جز تعبّد نیست و عقل از راهیابی و اظهار نظر در آن زمینه‌ها عاجز است و طبعاً راه منحصر است به تعبّد و وحی. البته همان گونه که آقایان اساتید در جلسات قبل نیز گفته‌اند، وحی در همان مسائل اعتقادی نوع اول نیز نقش دارد، نقش مذکّریت، نقش ارشاد، و نقش آن نیز بسیار بارز است، به نحوی که اگر تذکّرات انبیا نمی‌بود، چه بسا همین مسائل توحیدی بدیهی بر انسان مخفی می‌ماند! ولی فعلاً بحث ما در آن قسم از امور اعتقادی است که راه درک صحیح آن، منحصر و محدود به تعبّد است.

حال در این گونه مسائل، یک پرسش این است که: آیا اعتقاد به این مسائل اساساً واجب است؟ آیا بر ما واجب است که به عنوان یک عمل قلبی، به این مسائل معتقد باشیم؟ سؤال دیگر این است که: اگر اعتقاد به این مسائل واجب است، آیا این اعتقاد حتماً باید اعتقاد عن علم باشد، یا اعتقاد عن حجه نیز کافی است؟

در پاسخ پرسش اول، ظاهراً باید دو نوع از مسائل را از یکدیگر تفکیک کنیم: نوع اول که معرفت و اعتقاد به آن‌ها واجب است، مانند مسأله‌ی امامت که مسأله‌ای اعتقادی و تعبّدی است، و مقصود از تعبّدی این است که امامت باید به نصّ ثابت شود و به تنصیص و وحی باید به اثبات برسد. البته برهانها و احکام عقلی نیز در اینجا نقش دارد، نظیر این که عقل حکم می‌کند که امام باید عالم باشد، عادل باشد و ... ولی تعیین شخص امام منحصر است به نصّ و تنصیص و وحی که ما از آن به تعبّد تعبیر می‌کنیم، بدین معنا که انسانها باید در برابر نصّ و حیانی متعبد باشند و باید از وحی، این تنصیص و نصب را بشنوند و بپذیرند. از همین مقوله است عدد ائمه معصومین (علیهم السلام) و خصوصیات که ذکر کرده‌اند، نظیر آن که فرموده‌اند: من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة (بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۸)؛ البته این که وجوب معرفت از نوع وجوب شرعی است یا وجوب عقلی، در جای خود قابل بحث است، ولی مسلّم است که اصل اعتقاد و شناخت، واجب است.

مثال دیگر، اصل اعتقاد به معاد است، آن هم اعتقاد خاصّ یعنی اعتقاد به معاد جسمانی؛ و همان‌طور که بزرگان نیز اعتراف کرده‌اند، خصوصیات معاد جسمانی منحصرأً به وحی ثابت می‌شود. آری، برای اصل اعتقاد به معاد می‌توان برهان عقلی نیز اقامه کرد، اما این موضوع که معاد، جسمانی است و جسمانی بودن آن نیز تعریف خاصّ خود را دارد، این موضوع فقط به وحی ثابت می‌شود و اعتقاد به آن لازم است.

بنابراین، امور یاد شده از اصولی است که اعتقاد به آن‌ها واجب است و به وحی نیز اثبات می‌شود. قسم دوم از اعتقادات، اموری است که به تأکید بزرگان، باور تفصیلی نسبت به آن‌ها لازم نیست، بلکه اعتقاد اجمالی به آن‌ها کافی است، مانند دانستن خصوصیات نار و جنت و مسائل مختلفی که در این زمینه مطرح است، یا چگونگی سبق خلقت ارواح بر اجساد و ... آیا بر هر مسلمانی لازم است که به عنوان یک اعتقاد دینی به این امور معتقد باشد؟ یعنی ضرورت دارد که هر مسلمانی این امور را پیگیری کند و به آن‌ها معرفت یابد و اعتقاد پیدا کند؟ بزرگان ما گفته‌اند که دلیلی بر این ضرورت وجود ندارد. البته باید توجه شود که ما نمی‌توانیم در هیچ زمینه‌ای به غیر آن چه را که خداوند و حجج معصوم او فرموده‌اند معتقد باشیم، اما در خصوص مسائلی که نمونه آوردیم، تحصیل علم و اعتقاد به جزئیات این امور شرط اسلام و ایمان نیست، هر چند در کمال ایمان و کمال اسلام مسلماً مؤثر است.

مصدق دیگر در همین موضوع، بعضی از صفات امام علیه السلام است. گفتیم آنچه که اعتقاد به آن لازم است، اعتقاد به امامت و خلافت و وصایت ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است، اما اعتقاد تفصیلی نسبت به کیفیت علم امام یا کمیت علم امام علیه السلام لازم نیست، بلکه اعتقاد اجمالی به آن کافی است، بدین معنا که بگوییم: ما به آنچه که خداوند از ما خواسته است و آنچه که باید به آن اعتقاد و باور داشته باشیم. معتقدیم؛ زیرا چه بسا نتوانیم خصوصیات امر را آن گونه که واقعیت و حقیقت دارد درک کنیم و تشخیص بدهیم.

البته بعضی از صاحب‌نظران نسبت به همین قسم از عقائد نیز قائل به ضرورت تحصیل معرفت و اعتقاد شده‌اند، اما حداقل می‌توان گفت که در این نوع از امور اعتقادی نظیر علم امام علیه السلام که بعضاً در متون روایات نیز مختلف بیان شده است، این ضرورت، چندان جدّی نیست.

مرحوم شیخ انصاری نیز در رسائل خود، در این زمینه به همین شیوه سلوک کرده و گفته است که: الاخبار فی مقدار علم الامام و کیفیت حصوله مختلفه و الاولی و کول علمه الیهم علیهم السلام. بنابر این، واگذاری حقیقت موضوع و کنه مطلب به حضرات ائمه علیهم السلام شرط احتیاط است و عقل نیز همین روش را تأیید می‌کند و لازم نیست انسان خود را به زحمت بیفکند و خدای ناخواسته به قول بغیر علم مبتلا شود، هر چند که اگر کسی کوشش کند تا به عمق و کنه مسأله دست بیابد چه بهتر! و موجب کمال معرفت و کمال ایمان است.

به هر تقدیر، صحبت ما در این است که در مسائل اعتقادی که معرفت و اعتقاد به آن‌ها واجب است، یا حتی واجب نیست اما کسی می‌خواهد به معرفت و اعتقاد صحیح نسبت به آن‌ها برسد، آیا خبر واحد ثقه، حجّت است یا حجّت نیست؟

شبهه‌ای که در این بحث مطرح می‌شود به این صورت است که: می‌دانیم خبر واحد علم‌آور نیست، بلکه شارع آن را حجّت گرفته است. حجّیت نیز به لحاظ ترتیب آثار عملی است و طبق اصطلاح آقایان اهل علم،

جنبه تنجیز و تعذیر دارد، و بر این اساس، شارع خبر واحد را حجّت دانسته و خواسته است که ما طبق خبر واحد عمل کنیم؛ نظیر آن که گفته‌اند: نماز جمعه واجب است؛ بنابر این باید آن را به جا آوریم و اگر انجام ندهیم (چون نماز جمعه در واقع واجب بوده است) مستحقّ عقوبت هستیم که این، تأثیر تجهیز خبر است، و اگر خبر بر حکم ترخیصی دلالت داشته و در واقع، واجب بوده، مکلف معذّر است. این اثر حجّیت است که یک اثر عملی است.

اما در امور معرفتی و اعتقادی، آنچه که مطرح است معرفت است. ما باید به امور اعتقادی، معرفت پیدا کنیم و آن‌ها را بشناسیم. معرفت نیز مساوی با علم است و گفتیم که خبر واحد علم‌آور نیست، پس چگونه می‌شود که خبر واحد در یک امر اعتقادی و معرفتی حجّیت داشته باشد؟ مگر ما می‌توانیم به غیر علم و از راه غیر علمی معرفت پیدا کنیم؟ معرفت با علم برابر است و وقتی خبر واحد علم‌آور نباشد، پس این که اخبار آحاد را حجّت بدانیم چه معنا دارد؟ و این روش، محصلی ندارد!

دقت کنید که در حوزه عمل، معرفت لازم نیست، و به اصطلاح، عملِ جوارحی مطرح است نه عملِ جوانجی؛ مطلوب در آنجا عمل است، ولی در باب اعتقادات، عملِ جوانجی و قلبی مطرح است و باید معرفت و اعتقاد وجود داشته باشد، و از این روی، ظاهراً در این جا حجّیت معنایی پیدا نمی‌کند. این شبهه‌ای است که در این زمینه مطرح شده که هم در عرصه‌ی مسائل اعتقادی قابل طرح است و هم کلاً در عرصه‌ی مسائل و موارد غیر عملی، هر چند به حسب اصطلاح اعتقادی نباشد، مثلاً در تفسیر یک آیه غیر اعتقادی از قرآن کریم مانند نقل یک جریان که با اجمال و ابهام در مصحف شریف همراه است، و در ذیل آن آیه، یک خبر واحد ثقّه معتبر وارد شده است که آیه را توضیح می‌دهد و می‌خواهیم به یاری خبر واحد، از آن رفع ابهام و اجمال کنیم. تکرار می‌کنم که مفاد آیه، جنبه عملی و حلال و حرام ندارد؛ اینک سؤال این است که آیا در این زمینه، اعتماد به خبر واحد، صحیح است یا صحیح نیست؟ آیا حجّیت خبر واحد در این خصوص چه نقش و تأثیری دارد؟

این بحث را مرحوم آیت الله خویی در «البیان» ص ۳۹۸ مطرح کرده‌اند و می‌دانیم که البیان مقدمه تفسیر ایشان است. آن بزرگوار هم شبهه را مطرح کرده و هم پاسخ داده‌اند که من پاسخ ایشان را عرض می‌کنم. ایشان طبق مبنایی که در اصول - وفاقاً لمحقق نائینی - دارند گفته‌اند که: معنای حجّیت جعل طریقت است باعتبار شیء علماً؛ یعنی یک شیء را شارع به عنوان علم اعتبار می‌کند؛ در اینجا نیز شارع خبر واحد ثقّه را به منزله طریق اعتبار می‌کند در حالی که واضح است که طریقت ذاتیه ندارد و حجّیت ذاتیه ندارد، ولی معتبره حجه و معتبره علماً و معتبره طریقا! این، معنای حجّیت است. البته ما در اینجا حتماً نیازمند یک نوع اثر و تأثیر هستیم. اگر شارع یک شیء را به عنوان علم اعتبار می‌کند، حتماً به ملاحظه ترتیب آثار است که یا آن آثار، خود حکم شرعی است یا موضوع حکم شرعی است. بعد فرموده‌اند: ما در تفسیر (که این موضوع در اعتقادات نیز ساری و جاری است) اگر فرضاً شارع، خبر شخص زراره را به عنوان علم اعتبار کند و خبر زراره بر معنای یک آیه قائم شود و آیه را تفسیر کند، به حکم شارع این آیه به «علم» تفسیر شده و مراد خداوند متعال به شیء تبیین شده که شارع آن شیء را در جایگاه علم نشانده است.

البته اگر ما به معنای آیه علم می‌داشتیم، به آسانی آن را تفسیر می‌کردیم و آن معنا را به خداوند متعال استناد می‌دادیم و می‌گفتیم که مراد و مقصود خداوند از این آیه چنین است و برای ما این نوع اخبار جائز بود، زیرا این گونه اخبار، اخبار عن علم بود. بر همین اساس، هرگاه شارع یک شیء را به عنوان علم اعتبار کند و شما بر مبنای آن اخبار کنید، در آن صورت اخبار شما، اخبار عن علم خواهد بود، منتهی تعبداً عن علم و در این حال، همان آثاری که بر اخبار عن علم - البته علم واقعی و ذاتی - بار می‌شود، یعنی جواز اخبار که یک حکم شرعی است، همان اثر در اینجا نیز مترتب می‌گردد و می‌توانیم گفت که: یجوز لک ان تخبر بمفاد هذه الآية!

این فشرده نظریه مرحوم آیت الله خویی در حجیت اخبار آحاد ثقه در حوزه تفسیر آیات کریمه قرآن بود. البته شرائط حجیت خبر نیز باید جمع باشد، نظیر عدم تخالف با حکم عقل قطعی، عدم تخالف با آیات قرآن، عدم مخالفت با اخبار متواتر، عدم مخالفت با اجماع و ... که این شرایط در بحث حجیت خبر ذکر شده و می‌شود، و فرض بر این است که خبر، شرائط حجیت را داراست و فقط خبر واحد است در برابر خبر متواتر! که به عقیده مرحوم آیت الله خویی، آثار حجیت بر این خبر واحد، حمل می‌شود.

حال می‌خواهیم بگوئیم که شبیه به این مطلب ممکن است در مسائل اعتقادی نیز مطرح شود. توجه کنید که اعتقاد یک عمل قلبی است و این، خود قابل بحث است که آیا اعتقاد با علم و یا با معرفت مساوی است؟ یا علم و اعتقاد دو مقوله است؟ بدیهی است که علم یک صفت است، یک حالت است؛ انسان گاه می‌داند و گاه نمی‌داند، ولی اعتقاد، زیر بار رفتن و تسلیم قلبی است و یک عمل جوانحی است.

اعتقاد ممکن است بر اساس ظن باشد، و امکان دارد بر اساس یقین باشد و به فرموده قرآن: و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلماً و علواً (نمل/۱۴)؛ ملاحظه می‌شود که افراد مورد نظر آیهی کریمه با آن که یقین داشتند، اما جحد کردند و انکار ورزیدند. مقصود از جحد نیز جحد زبانی نیست، بلکه با وجود یقین، قلباً انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند و همین انکار را به زبان نیز ابراز می‌کردند.

البته وجوب اعتقاد و وجوب تسلیم به معارف، خود یک واجب عقلی است، بدین معنا که اگر انسان مطلبی را بفهمد و بداند، باید نسبت به آن پذیرش داشته باشد و قلباً به آن تسلیم شود، نه این که با خود مبارزه کند و در برابر دانسته‌هایش مقاومت کند و آن را نپذیرد.

ملاحظه کنید که بزرگان ما گفته‌اند که ایمان واجب است. از این سخن استفاده می‌شود که ایمان، یک فعل است و تحت اختیار انسان است. انسان ممکن است علم به مطلبی پیدا کند، اما ایمان به آن نداشته باشد! و البته تأکید می‌کنم که این بحث، خود صلاحیت طرح دارد، زیرا بعضی از اعلام در این خصوص نظرات دیگری دارند، هر چند قول موافق تحقیق، طبق شواهد همان است که عرض کردم. بنابراین اگر ایمان، عمل قلبی باشد و بر ما نیز فرض باشد که معتقد باشیم، در این صورت مطلب دیگری مطرح می‌شود و آن این که: ما به مطلب و موضوعی که می‌خواهیم به آن معتقد شویم، مقدمتاً باید علم داشته باشیم. یعنی اعتقاد به معلوم، نه اعتقاد به موهومات، یا اعتقاد به مشکوکات و به بیان قرآن: انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون (زخرف/۲۳) که این نوع اعتقاد و باور مردود و ممنوع است. اعتقاد

انسان باید بر مبنای علم، بصیرت و بینایی باشد. حال ممکن است شارع مقدس بگوید که خبر واحد ثقه جایگزین علم است، نظیر آن که راوی از امام معصوم علیه السلام می‌پرسد که من معالم دین خود را از چه کسی اخذ کنم؟ امام علیه السلام می‌فرماید که: از یونس بن عبدالرحمن؛ دقت کنید که در اینجا سخن از معالم دین است و آیا معالم دین، منحصر و محدود است به احکام فرعی فقهی؟! یا اگر یونس بن عبدالرحمن از حضرت امام موسی بن جعفر یا حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام اخبار کرد که آن گرامیان فرموده‌اند که مثلاً در شب معراج چنان وقایعی رخ داده است، یا خصوصیات از جنت و نار را ذکر فرموده باشند، آیا این مطالب، معالم دین نیست؟ بدیهی است که یونس یک نفر بیشتر نیست و قول او خبر واحد ثقه است، و در خبر واحد ثقه نیز احتمال اشتباه منتفی نیست، ولی آن گاه که شارع امر می‌کند که: معالم دین خود را از او اخذ کن! معنای این سخن آن است که قول یونس را به جای علم نشانند، و در این صورت، اثر این قول در مسائل اعتقادی، وجوب اعتقاد و جواز اعتقاد است، همان گونه که در مسائل عملی نیز جواز عمل است و اثر تنجیز یا تعذیر دارد که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، و به همین جهت است که گفته‌اند: این امارات - امارات حجّت - جای قطع موضوعی نیز می‌نشیند، یعنی قطع موضوعی جواز اخبار عن قول الله تبارک و تعالی! و وجوب اعتقاد بما تعلم، و يجوز الاخبار بما تعلم و لا يجوز الاخبار عما لا تعلم! بدین ترتیب هرگاه، اماره حجّت باشد و شارع آن را حجّت و طریق بداند، جای قطع موضوعی را نیز می‌گیرد، یعنی همان اثر جواز اعتقاد - که باید اعتقاد به معلوم باشد - آن اثر مترتب می‌شود، و در این صورت چه مانع دارد که بگوییم: به اخبار آحاد ثقه در امور اعتقادی، اگر شرائط حجّت در آن‌ها جمع باشد، هم می‌توانیم اخبار کنیم و هم می‌توانیم به آن‌ها استناد کنیم و خود نیز بدان‌ها معتقد باشیم.

البته یک مسأله دیگری را نیز در اینجا مطرح کرده‌اند و گفته‌اند: در قرآن کریم آیاتی داریم نظیر: و لا تقف ما ليس لك به علم (اسراء/ ۳۶) یا: انّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً (یونس/ ۳۶) ... که برخی از بزرگان و اساتید ما نظرشان این بود که ظنّ هر چند در معانی مختلفی به کار می‌رود، اما در این موضع، مقصود آن است که کاری را بدون بصیرت و بینایی و به صرف گمان انجام دادن؛ مقصود از ظنّ در این آیه شریفه و نظائر آن، این معناست، نه آن حالت نفسانی که گاه برای انسان پدید می‌آید. به عبارت دیگر اسلام نمی‌خواهد به انسان بگوید به گمان‌هایت اصلاً توجّه و عمل مکن! نه، چنین نیست؛ گمان و ظنّ اگر ریشه عقلایی داشته باشد، باید به آن عمل کرد و ترتیب آثار داد. حتّی به احتمالات نیز باید عمل کرد. قضیه دفع ضرر محتمل و ضرر مظنون از مصادیق گمان است و توجّه و اعتنا به آن‌ها عقلایی است. اگر انسان احتمال دهد که مثلاً در سفر، خطری او را تهدید می‌کند، آیا می‌تواند بگوید که: انّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً! و نتیجتاً به آن احتمال بی‌اعتنایی کند؟ این رویکرد، معنایی ندارد. ظنّی که در این آیات طرح شده و طرد شده به این معناست که انسان به صرف یک پندار و بدون بینایی و بصیرت، به انجام کاری اقدام کند و به پندار خود ترتیب اثر بدهد. این شیوه است که مورد تأیید اسلام و قرآن کریم نیست، ولی اگر بصیرت و بینایی در امور اعمال شود، گمان - در صورتی که منشأ عقلایی داشته باشد - در حدّ ظرف خودش معتبر است. این نکته را به این مناسبت عرض کردم که اگر شارع مقدس، خبر واحد ثقه مانند خبر زراره

یا خبر یونس را حجت بدانند، عمل به این خبر، عمل بی بصیرت نیست، زیرا راوی ثقه، خبری را اخبار کرده که شارع نیز نسبت به آن عنایت داشته است، و از همین روی، این گونه اخبار، موضوعاً از شمول آیاتی نظیر: *انّ الظّن لا یغنی من الحق شیئاً* خارج می شود، و سیره‌ی عقلا نیز مؤید همین روش است. آنچه تاکنون گفته شد معطوف به صدور کلام بود. اما در خصوص ظهور کلام نیز همین مقولات مطرح است، زیرا ظهور نیز ظنی است. البته همانطور که پیشتر نیز گفتم، مرزبندی میان ظهور و نص دشوار است و به نظر ما روشنی مفهوم و مدلول در تثبیت حجّت کفایت می کند و بنای عقلا نیز بر همین اساس مبتنی است.

مطلب مهم دیگر آن است که ما در مسائل اعتقادی به دنبال کشف می گردیم و می خواهیم حقیقت را کشف کنیم و به آنچه که حق و واقع است نائل شویم. اینک این سؤال مطرح می شود که ما از چه راهی می توانیم به معارف اسلام و معارف و حیانی دست پیدا کنیم؟ و فرض را بر این می گذاریم که از خارج از حوزه و حریم اسلام نیز به عنوان یک غیر مسلمان که در جستجوی درک معانی اسلامی است، به موضوع می نگریم. به راستی راه عقلایی در این جا چیست؟ آیا اگر بخواهیم یک عقیده‌ای را در یک مکتبی فرا بگیریم و ببینیم که رهبران این مکتب و پیشوایان و بزرگان آن به عنوان مثال در موضوع حدوث و قدم عالم یا راجع به معاد چه گفته اند، طبع مطلب این است که باید ابتدا نصوص و مدارک جمع آوری گردد، به آیات و روایات مراجعه و میان آنها مقایسه شود، و به موارد مخالف نیز در همان روایات و آیات و نصوص دقت شود، جو صدور کلام و سایر جهات نیز مورد توجه قرار بگیرد و نهایتاً با رعایت انصاف و بدون این که ذهن ما و فکر ما به بعضی از شبهات و اشکالاتی که بعدها مطرح شده است مشوب شده باشد و واقعاً بدون پیشداوری و کاملاً خالی الذهن به یک برداشت کلی دست بیابیم.

به عبارت دیگر، باید خود را در فضای دوران ائمه هدی علیهم السلام و برهه‌ای که ائمه علیهم السلام این روایات را بیان فرموده اند قرار دهیم و بررسی کنیم که امام علیه السلام و پیشوایان مکتب شیعه راجع به حدوث و قدم چه گفته اند؟ راجع به خلقت ارواح قبل از اجساد چه گفته اند؟ راجع به معاد چه بیانی دارند؟ سپس به مجموعه این نصوص با بینشی جامع نگر نگاه کنیم و با رعایت انصاف و بدون جهت گیری و موضع گیری های خاص، به یک برداشت و استنتاج کلی و نهایی برسیم، به گونه‌ای که هرگاه این نتیجه و برداشت را به یک انسان غیر مسلمان عاقل فهیم مکتب شناس ارائه کنیم، آن را بپذیرد و تصدیق کند که از آن نصوص، همین نتیجه و برداشت حاصل می شود؛ مگر این که پیشوایان و رهبران این مکتب خواسته باشند معما و لغز بگویند! این، یک راه عقلی و عقلایی است و بدیهی است که در این زمینه، باید به اقوال و شبهات و تردیدهایی که بعدها به حوزه اندیشه اسلامی وارد شده است نظر نداشته باشیم. البته پس از مرحله استنتاج و برداشت - به همان شیوه‌ای که گفته شد - طرح این پرسش مانعی ندارد که ببینیم آیا نتیجه گیری و استفاده‌ی ما از نصوص، با احکام و قواعد عقلی مخالف است یا نه؟ اسلام، دین تفکر و تعقل است و توان پاسخگویی به شبهات مختلف را دارد. ما نیز به عنوان یک محقق - پس از درک عقاید صحیح و مبتنی بر نصوص به

همان شیوه‌ای که گفته شد - از این که با شبهات مواجه شویم پرهیزی نداریم. مثلاً در همین بحث خلقت ارواح قبل از اجساد، برخی شبهه کرده و گفته‌اند: قبول این مطلب مستلزم محال است! و جا دارد که بررسی کنیم و ببینیم که آیا واقعاً چنین است؟ آیا پذیرش آفرینش ارواح قبل از اجساد به استحاله می‌انجامد؟

من در این جا به مناسبت همین موضوع (یعنی خلقت ارواح قبل از اجساد) بیانی را از بعضی از اعلام که در حاشیه بحار الانوار (جلد ۵۸، چاپ بیروت، کتاب السماء و العالم، باب ۴۳، ص ۱۴۱) نقل شده است ذکر می‌کنم. مقدمتاً به آنچه که مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه در ذیل روایت نوزدهم این باب تقریر فرموده است توجه کنید. ایشان می‌فرماید:

اعلم انّ ما تقدّم من الاخبار المعتبرة فی هذا الباب و ما اسلفناه فی ابواب بدء خلق الرسول ﷺ و الائمة ﷺ - و هی قریبة من التواتر - دلّت علی تقدم خلق الارواح علی الاجساد: بدان که اخبار معتبره‌ای که در این باب ذکر شد و نیز اخباری که در بابهای پیشتر در موضوع بدء خلقت پیامبر اکرم و ائمه آورده شد - که تماماً اخباری است که نزدیک به تواتر است - همه دلالت دارد که خلقت ارواح بر اجساد مقدم بوده است ...

یادآوری می‌کنم که روایات مندرج در بابهای یاد شده، منحصرأ معطوف به خلقت ارواح حضرات معصومین نیست و ناظر به ارواح همه انسان‌هاست؛

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه سپس افزوده است:

و ما ذکره من الأدلة علی حدوث الارواح عند خلق الابدان مدخولة لایمکن ردّ تلك الروایات لأجلها: و دلایلی را که برخی از اعلام حکما و فلاسفه در زمینه حدوث و آفرینش ارواح همزمان با خلقت ابدان ذکر کرده‌اند، مخدوش و قابل نقض است، و ردّ روایات مربوط، با این دلائل مخدوش و قابل دفع، ممکن نیست ...

قطعاً توجه دارید که مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه فرد متبّعی است و صفحات بسیاری را در بحار الانوار به نقل و نقد نظرات فلاسفه و حکما اختصاص داده است!

سپس در پاورقی صفحه ۱۴۱ برخی از بزرگان * - حفظهم الله - نسبت به آنچه که مرحوم علامه مجلسی فرموده چنین گفته‌اند:

الكلام حول روایات خلق الارواح قبل الابدان يقع فی جهات: روایات مربوط به خلقت ارواح قبل از اجساد در چند جهت مطرح می‌شود؛

الاول: فی صدورها؛ هل تكون مقطوعة الصدور أولاً؟ و علی فرض عدم القطع بصدورها هل یوجد دلیل علی وجوب التّعبّد بها أو لا؟ نخست در خصوص صدور روایت و آن که در یابیم آیا روایات یاد شده قطعی الصدور است؟ و بنابر فرض عدم قطعیت صدور، آیا دلیلی بر وجوب تعبّد به این روایات وجود دارد؟

الثانی: فی دلالتها؛ هل تدلّ دلالة صریحه علی تقدّم وجود الارواح علی ابدانها خارجاً بالتّقدم الزّمانی أولاً؟

بحث دوم در خصوص دلالت روایات مذکور و این که بررسی کنیم و ببینیم که آیا روایات مطروحه نسبت به موضوع تقدّم خلقت ارواح بر ابدان خارجاً بالتقدّم الزمّانی دلالت صریحه دارد؟
الثالث: فی توافقهّا مع الادلّة العقلیّة؛ و سرانجام بررسی شود که آیا روایات مزبور، با ادله عقلیه وفاق و همراهی دارد؟

سپس در موضوع اوّل گفته‌اند:

اما من الجهة الاولى فهي غير بالغه حد التواتر، فلا يحصل القطع بصدورها عادةً و ادلة حجية الخبر الواحد قاصرة عن غير ما يتعلق بالاحكام الفرعية العملية، فلا يوجد دليل على وجوب التعبد بها؛
حاصل کلام در موضوع نخست این که: روایات مذکور متواتر نیست و خبر واحد است و اخبار آحاد نیز حجیت ندارد و بنابراین، دلیلی بر وجوب تعبد به این اخبار نیز وجود ندارد.

و اما من الجهة الثانية فلا ريب في ظهورها في ذلك في حدّ نفسها و إن لم يبلغ الى مرتبة النصّ ...
از جهت دوم، بدون تردید روایات مزبور در حدّ خود نسبت به موضوع – یعنی خلقت ارواح قبل از اجساد – ظهور دارد، هر چند به مرتبه نصّ نرسیده است ...
اما از جهت سوم یعنی آیا روایات یاد شده با ادله عقلیه مخالف است یا نه، گفته‌اند:

* کلام از آیت الله جناب آقای محمد تقی مصباح یزدی است.

و اما من الجهة الثالثة فقد دار البحث بين الفلاسفة حول حدوث النفس و قدمها، و ذهب اصحاب مدرسة صدر المتألهين إلى أنّها تحدث بحدوث البدن غير بالغه حدّ التجرد العقلي متحرّكة نحوه، و لا مجال لذكر ادلتهم و نقدها ههنا!

حاصل معنا این که گفته‌اند: بحث در خصوص حدوث یا قدم نفس میان فلاسفه مطرح بوده و پیروان مکتب صدر المتألهین بر این باورند که نفس همراه حدوث بدن حادث می‌شود، و ما را فرصتی نیست تا دلائل آنان را در این موضوع یادآوری و نقد کنیم!

ملاحظه می‌فرمایید که به صراحت اعلام کرده‌اند که ادله پیروان مکتب صدرایی در زمینه حدوث نفس همراه بدن، مخدوش و قابل نقد است، همان گونه که مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه نیز به همین مطلب اشاره کرده و فرموده بود: ... الادلة على حدوث الارواح عند خلق الابدان مدخولة!

بنابراین سخن در این است که باید در آنچه که به عنوان ادله عقلی مطرح می‌شود به درستی دقت شود و عقلایی بودن آن‌ها مورد ارزیابی کامل و نقادانه قرار بگیرد. البته فکر فلسفی و فکر عقلی از گذشته در حوزه‌ها بوده و هست و باید تفکرات عقلی صورت پذیرد و از رهگذر آن، دفع شبهات انجام شود، اما نباید غفلت کنیم که تفکرات فلسفی – که غالباً به عنوان تفکر عقلی نام برده می‌شود – نیز یکدست نیست و میان فلاسفه، اختلاف فراوان است؛ بنابراین، مقصود از توجه به مسائل فلسفی قطعاً این نیست که همه افکار فلسفی را بپذیریم، زیرا با اختلافی که میان فلاسفه وجود دارد، پذیرش و قبول تمام آن آرا و

اندیشه‌ها بی‌معنا و ناموجه است! بلکه آنچه که قدر متیقن موضوع است این است که در مراکز علمی، تفکر عقلی باید برقرار باشد و بدیهی است که در این جهت مناقشه‌ای نیست، ولی همان گونه که عرض کردم، اگر بخواهیم به معارف و حیانی دست پیدا کنیم قطعاً در مسائلی که عقل به آن‌ها راه ندارد باید به اخبار و نصوص - البته با رعایت احراز شرائط حجّیت - تمسک کنیم؛ و در آن اموری نیز که عقل می‌تواند ورود پیدا کند - بر اساس آنچه که در جلسات گذشته عرض شد - چنان نباشد که از نصوص غفلت کنیم و خدای ناخواسته روایت امام صادق علیه السلام را از قول یک فیلسوف کمتر بدانیم! آیا شایسته است که در مسائل فلسفی، ابتدا اقوال افلاطون، ارسطو، ابن سینا، ملاصدرا و ... را مطرح و بررسی کنیم، و پس از همه این مراحل و در پایان کار - در حالی که ذهن ما از افکار و اندیشه‌های دیگران پر شده است - به سراغ توحید صدوق یا کافی برویم و ببینیم که روایات چه گفته‌اند؟!

به راستی آیا این، شیوه‌ی صحیح است و پیشوایان ما از ما همین گونه خواسته‌اند؟!

خداوند به حق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین همه ما را در مسیر تعلیم و تعلم و هدایت به اتباع طریقه عقل و نقل و آنچه که مرضی رضای حق متعال است موفق بدارد، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.



پرسش و پاسخ

۱- با توجه به این که یونس یک نفر است، آیا آن‌گاه که امام فرمودند: معالم دینت را از یونس

پرس! ما می‌گوییم که این خبر، خبر واحد است؟

پاسخ: بله، مسلم است که خبر واحد است؛ خبر واحد ثقه. یونس که چند نفر نبوده است. یک وقت شما روی این نکته تکیه می‌کنید که چون یونس فقیه معتمدی است که امام به او ارجاع داده‌اند، پس قول او محلّ اطمینان است، این را عرض کردم که اصلاً اطمینان آور است و مسئله‌ای نیست. حالا اگر فرض کنیم یونس از زراره و زراره از امام علیه السلام نقل روایت کند، با توجه به این که هم یونس از افرادی است که به او ارجاع داده‌اند، و هم زراره چنین است، و نقل هر یک موجب اطمینان و علم عادی است، باز مشکلی پیش نمی‌آید؛ اما اگر چنین نباشد و بگوییم: یونس در هر حال معصوم از خطا نیست و چه بسا نقلی که از امام می‌کرده، خطا بوده باشد - هر چند که به این خطا عقلاً توجه نمی‌کنند، ولی به هر حال احتمال خطا در آن وجود دارد - صحبت این می‌شود که چون امام او را منصوب کرده‌اند، قول او حجّت می‌شود به عنوان جعل طریق و علم. همان بحث اصولی که این جا مطرح شد؛ یعنی هر کاری که بر اساس علم می‌کنی و هر اثری که بر آن مترتب می‌کنی، بر قول یونس نیز مترتب کن! هر چند خبر، خبر واحد باشد.

۲- طبق بیان شما اگر شارع فرمود که کلام یونس حجّت است، به این معناست که کلام او معلوم است و بنا بر دیدگاه آیه الله خویی، طبق نظر شارع، این خبر واحد در حکم علم است. بنا بر این، اگر یونس اشتباه کرده باشد، این اشتباه در حکم علم خواهد بود. آیا لازمه این حرف، همان تصویبی که همه علماء بدان باور ندارند، نخواهد بود؟

پاسخ: خیر، این بحث، بحث تصویب نخواهد بود. چون این بحث مطرح است و اشکال کلی در باب حجّیت ظنّ و خبر واحد همین است که آیا اگر شارع قول کسی را حجّت کرد و خبر واحد را حجّت قرار داد، معنای آن این است که او به صواب رفته و ما واقعی جز قول او نداریم؟ معنای نظریه تصویب این است که فرض کنیم اگر زراره خبر داد نماز جمعه واجب است و در واقع واجب نبود، واقعاً نماز جمعه واجب می‌شود و وجوبی انشاء می‌شود، در حالی که ما اصلاً "واقعی" نداریم و واقع، همین است. این

نظریه باطل است. احکام، جزء واقعیاتی هستند که علم و جهل مکلف و اخبار مخبرین در آن تأثیری ندارد. لذا قول به تصویب صحیح نیست. ولی معنای این قول این است که مادامی که خطای آن شخص ظاهر نشده، ما میتوانیم آثار واقع را بر آن بار کنیم. یعنی اگر در مرحله عمل و واجب عملی است، بدان عمل کنیم و اگر هم قائل شدیم که در مسائل اعتقادی حجت است، بدان معتقد شویم؛ در حالیکه واقع به جای خود محفوظ است. ما، در این مخالفت با واقع معذوریم. مخالف با واقع هستیم و تصویب نیست، ولی معذوریم و می‌توانیم در محضر پروردگار بگوییم ما به حرف زراره عمل کردیم و معتقد شدیم و این عذر ما پذیرفته است.

۳- فرمودید مایه تأسف است که سخن امام صادق علیه السلام به اندازه سخن یک فیلسوف ارزش نداشته باشد، و این سخنی کاملاً به جا و صحیح است. ولی سؤال این است که چه ایرادی دارد انسان جدای از مسائل وحیانی و سخنان ائمه علیهم السلام خود با عقل خود به مطلبی برسد و آن گاه برای تأیید نظر عقلی خویش، به سخن امام استناد کند؟ آیا این، وهن کلام امام است؟

پاسخ: قاعده اولی در تشخیص یک مکتب، مثلاً اگر بخواهیم رأی یک فیلسوف را بفهمیم، آیا غیر از این است که به کتاب او مراجعه می‌کنیم؟ اگر بخواهیم ببینیم مکتب شیعه و اهل بیت در خصوص یک مسئله اعتقادی چه می‌فرمایند، آیا راه طبیعی و عقلایی این نیست که به کلماتشان مراجعه کنیم؟ با توجه به این که آن‌ها هادی معرفتی شده‌اند و ما مأمور به تمسک به آن‌ها شده ایم، تمسک یعنی چه؟ آیا غیر از بررسی و متابعت و فهم و تعقل و تفهم کلام ایشان است؟ راه طبیعی این است. خوب، دقت فرمایید که آن‌ها نقش هدایت را بر عهده دارند، و این همه تأکید شده که در آیات قرآن کریم تدبّر شود و به ائمه مراجعه گردد. مراجعه به اهل بیت آیا غیر از مراجعه به کلمات ایشان است؟ تمسک به ثقلین آیا فقط به معنای توسل و زیارت است؟ تمسک کامل واقعی و اصلی غیر از فهم کلمات ایشان نیست. پس راه طبیعی این است که اول به آنان مراجعه کنیم و ببینیم چه می‌گویند. در خود روایات اهل بیت، آن قدر ارشادات و تذکرات عقلی و فطری هست که اصلاً وقتی کسی منغم در کلمات اهل بیت اعم از مطالب مربوط به توحید و نبوت و ... شود، احساس نیاز به دیگران نمی‌کند و خود را غنی می‌یابد. علتش هم این است که کلمات اهل بیت هماهنگ با عقل و فطرت است. وقتی خداوند ما را به وسیله اهل بیت بی نیاز کرده، چه اصراری به مراجعه به دیگران هست؟ البته مسلم شبهات القاء می‌شود. یکی از وظایف حوزات علمیّه دفع همین شبهات است. اصطلاحات فلسفی گاهی به کار می‌آید. یعنی این گونه نیست که ما فلسفه را به طور کلی طرد کنیم. فلسفه به عنوان یک ابزار و اصطلاح، گاهی مطلب را توضیح می‌دهد. در پاره‌ای از مطالب بدین گونه است. کسی نگفته جزء به جزء مسائل فلسفی مخالف با اسلام است. در همین مشهد بزرگانی بودند که فلسفه را تدریس می‌کردند، خود متعبد به آیات و روایات بودند و طبعاً آن‌گاه که می‌فهمیدند یک مقوله‌ی فلسفی با مطلب مستنبط از آیات و روایات موافق نیست، تذکر داده و آن مسأله‌ی ناصحیح را پاسخ می‌دادند. پس راه طبیعی همین است که اول به آیات و روایات مراجعه شود.

نکته دیگر این که انسان، مصون از خطا و اشتباه نیست. چه تضمینی وجود دارد که اگر اوّل به فلسفه وارد شویم- با این اختلاف بین فلاسفه و مسائل مختلف فلسفی- از خطا در امان بمانیم؟ خدای ناکرده اگر انحرافی ایجاد شود و این انحراف تا آخر بماند، چه می‌شود؟ چه بسا ما در اثر انبوه مسائل و مفاهیم فلسفیِ انباشته در ذهنمان، به هنگام مواجهه با یک روایت، حالتی پیدا کنیم و تصوّر نماییم که این روایت، مخالف با عقل است، در حالی که چنان نباشد! به هر حال خطر هست. لذا اگر کسی اوّل، عقائد اسلام را از منشأ صحیح بگیرد و خداوند او را به برکت اهل بیت از این انحرافات مصون دارد، سپس وارد مسائل فلسفی شود، از خطرات بزرگ محفوظ خواهد ماند.

۴) فرمودید که ما در عقائد، به حقّ ملتزم شویم. چه فایده ای در این التزام وجود دارد؟ اگر بدان چه ملتزم شده ایم علم نداشته باشیم؛

پاسخ: ایمان اجمالی یک مرحله ای از ایمان است. انسان بالفطره آن را احساس می‌کند؛ یک حالت انقیاد و پذیرش را از ما خواسته‌اند و عین ایمان است. اینی اعتقد بما اعتقد به جعفر بن محمد علیه السلام. این خودش مرحله ای از ایمان و انقیاد است. هم حسن عقلی و هم حسن شرعی دارد. چنین شخصی مسلماً اگر به تفصیل معارف پی ببرد، معتقد می‌شود و ترویج می‌کند و این عین ایمان است. چه چیزی از این بهتر؟ باید ملتزم بود تا فواید التزام را دریافت.

۵- مگر شرع خود نمی‌تواند پاسخگوی شبهات باشد که نیاز باشد از فلسفه کمک بجویم؟ آیا فلسفه می‌تواند طریق باشد؟

پاسخ: فلسفه به معنای فلسفه اصطلاحی که ورود و خروج خاصی دارد و مسائل خاصی در آن مطرح است، مسلماً راه فکر منحصر بدو نیست. هیچ یک از فلاسفه هم قائل به این نیستند که فقط طریق ما طریق حقّ است و باید از این راه وارد و خارج شوید. خیر؛ فکر بشر در نوسان است و فراز و نشیب دارد. فردی در دوره ای به مطلبی قائل می‌شود و بعد بر می‌گردد. این فکر بشر است و طبیعت فکر بشری همین است. بنابراین، این که می‌گوییم فلسفه، یعنی اهل تفکر و تدبّر باشید. آری، فلسفه‌ی اصطلاحی هم نمود و نمادی از تفکر بشری است. چه بسا اگر برخی اصطلاحات آن را فراگیریم و بیاموزیم، بهتر بتوانیم مسائل را توضیح دهیم. نمی‌توان منکر این شد. منطق هم همین طور است. در هر صورت به پایه ای مبتنی شده که بسیاری از آن‌ها مثل «اجتماع نقیضین» و «اجتماع ضدّین» امور ثابتی است و بحثی ندارد. اما آن مواضعی از فلسفه خطرناک است که عقل بخواهد پا را فراتر از دایره خاصّ خود بگذارد. این جا موضع اشتباه و خطرگاه است، نظیر این که اهل بیت بارها هشدار داده‌اند که: إِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأُمْسِكُوا. مقصود این است که تفکر در ذات ممنوع است و خود عقل هم این را می‌فهمد. در محدوده‌ای که جای عقل است، باید فکر کرد. اما ما می‌خواهیم در توحید چه را بفهمیم؟ آیا می‌توانیم ذات مقدّسی را که اجلّ از فکر ماست و خالق فکر و عقل ماست و معنی ندارد که محاط به عقل ما شود، به وسیله‌ی عقل درک کنیم؟ این همه اثمّه‌ی ما معنای تکبیر و تنزیه و تسبیح را تذکّر داده‌اند و جوهر آن همین است که وقتی به

فطرت درک کردی که این عالم، صانع و مدبّر دارد و آن را با قواعدی عقلی و استدلالی که صحیح است فهمیدی، دیگر فکر کردن در ذات، منطقی ممنوعه است و منجر به تزندق می‌شود: وَ مَنْ أَفْكَرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزْدَقْ. ما می‌خواهیم حقیقت توحید خداوند را درک کنیم، بعد به چه وادی‌هایی می‌افتیم! چرا؟ چون می‌خواستیم حقیقت آن را درک کنیم، در حالی که قابل درک نیست: كُلَّمَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ.

من نمی‌خواهم به جزئیات مساله وارد شوم، اما مراتب و مفاهیمی را در ذهن تصوّر کردن و ذات مقدّس خداوند را در این محدوده محصور کردن، این – شاید از نظر بعضی از افراد – یعنی به حقیقت توحید رسیدن؛ ولی چه توحیدی؟! نتیجه این توحید چه می‌شود و به کجا می‌انجامد؟ گاهی نتیجه توحید این می‌شود که مرحوم صاحب عروه در باب طهارت و نجاست می‌گوید که: «وَالْقَائِلِينَ بِوَحْدَةِ الْوُجُودِ إِذَا التَّزَمُوا بِأَحْكَامِ الْإِسْلَامِ فَلْأَقْوَى عَدَمِ نَجَاسَتِهِمْ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ بِالتَّزَامِهِمْ بِلَوَازِمِ مَذَاهِبِهِمْ مِنَ الْمَفَاسِدِ». مسئله به یک جایی می‌رسد که بعد فقها شک می‌کنند که آیا این توحید است؟ این مسائل نتیجه آن است که ما از اهل بیت دور افتاده ایم. خداوند اکبر است من ان یوصف. از این توصیفات بزرگتر است. معنای تکبیر و تنزیه هم همین است. این‌ها را باید متوجّه بود که خدای ناکرده ما به گونه ای وارد فلسفه نشویم که از حقائق دینی دور بمانیم و بعد در نتیجه بگوئیم تفکّر در ذات مانعی ندارد. البته ممکن است برخی از آقایان که این را گفته‌اند، منظورشان این نباشد و تفکّر را به گونه ای عامّ معنا کرده باشند. این همه روایات و خطب حضرت امیر^{علیه السلام} که درباره‌ی خداوند و توحید سخن گفته‌اند، این‌ها مصداق تفکّر است. به عنوان نمونه فرموده‌اند: خداوند موجود متعالی عن الاوصاف است؛ اِنَّ الْاَيْنَ بِلَا اَيْنٍ وَ كَيْفَ الْكَيْفَ بِلَا كَيْفٍ. اگر این‌ها را مصداق تفکّر می‌دانید، این مانعی ندارد. ولی اگر منظورتان این است که ما احاطه پیدا کنیم و بعد یک صورت وهمیه‌ای در ذهنمان تصویر کنیم – که از این حرف‌ها و نظایر آن نیز در کلمات آقایان وجود دارد – این نوع تفکّر ممنوع است. این جهاتی است که باید از آن احتراز شود. مراقب باشیم که همیشه مرزبندی شود و مرزها مورد توجّه انسان قرار گیرد. البته این‌ها مسائلی است که باید تطبیقی بحث شود و به یک یا دو جلسه موضوع خاتمه نمی‌پذیرد، و چه بهتر این که این جلسات ادامه یابد و جزئیات موضوعات، مطرح گردد.



بیانات آیت الله سید جعفر سیدان

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و خير الصلاه و السلام على خير خلقه حبيب اله العالم ابى القاسم محمد ﷺ و على آله آل الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم لقاء الله. اعوذ بالله من الشيطان الرجيم: « بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ » (العنكبوت/۴۹). مباحثی را که مطرح فرمودند، کاملاً قابل استفاده بود و امیدواریم خداوند، وجود ایشان را مصون و محفوظ بدارد و بشود که بهره‌های فراوان در این مباحث از ایشان و شخصیت‌های علمی و دینی دیگر بگیریم. عرض می‌شود که با توجه به این که وحی - یعنی مشخصاً قرآن و عترت - معصوم از خطاست، و با توجه به بیانات مختلفی که مربوط به این مسأله است و بخشی از آن‌ها را بیان فرمودند، منزلت وحی منزلتی بی نظیر و بی بدیل در جهت شناخت اعتقادات است.

دو بحث است: یک بحث این است که عقائد اسلامی را چگونه بفهمیم که در بیاناتشان به وضوح بیان شد و بسیار هم مهم که طبیعت استفاده یک عقیده از یک مکتب، بررسی خود آن مکتب است. لذا گاه سوال این است که: اگر بخواهیم عقائد مکتب اسلامی را بفهمیم چه باید بکنیم؟ بسیار روشن است و طبیعت مطلب نیز همین است که باید به خود مکتب مراجعه بکنیم؛ آن گاه اگر مطلبی بود که از نظر عقلی جای بحث داشت، آن مسئله بعدی است.

ولی جمله‌ای را که من عرض می‌کنم در غیر این مسیر بحث و پاسخ به این سوال است که وحی چه منزلتی در شناخت عقائد دارد، این جایگاه، جایگاهی است بی مانند، البته برای کسی که وحی را پذیرفته است؛ اگر کسی وحی را نپذیرفته باشد، مسائل خاصی در آن زمینه مطرح است که جای سخنش این جا نیست. بحث فعلی ما این است که با توجه به این که وحی در ارتباط با علم لا یتناهی و علم بی خطاست، منزلت آن در شناخت عقائد، منزلت بی نظیری است؛ یعنی همچنان که یک منبع برای شناخت اعتقادات عقل است، یا یک منبع برای شناخت اعتقادات فرضاً کشف است، وحی نیز منبعی برای شناخت اعتقادات است، اما منزلت این منبع و جایگاه آن برای

شناخت عقائد با هیچ منبع دیگری قابل مقایسه نیست؛ لذا منزلت وحی در شناخت عقائد، منزلتی است بی نظیر و بی بدیل.

مسأله‌ی مهمّ دیگر، انقیاد و تسلیم نسبت به وحی است، یعنی هر جا که انسان به تفصیل، مطالب را درک کند که کمال مطلوب است، اما اگر چنین ادراکی نیز برای او حاصل نشد، همان حالت انقیاد خیلی ارزشمند است.

از امام معصوم علیه السلام پرسیده شد: چرا حضرت فاطمه سلام الله علیها از بین دختران متعدّد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای چنین مرتبه‌ای شده است؟ حضرت فرمود: به دلیل شدّت تسلیم آن حضرت در پیشگاه پروردگار.

این مسئله تسلیم، اساس کار آزمایش و امتحان و بسیاری از سنن الهی است. لذا در مواردی که مطلب کاملاً روشن نیست و انسان به تفصیل، آگاهی پیدا نمی‌کند و بالنتیجه اجمالاً می‌گوید: هر آن چه را که خداوند می‌گوید همان است ... و تسلیم می‌شود، این انقیاد، بسیار مهمّ است.

مرحوم آیه الله العظمی میلانی که اصول فقه را در محضرشان بودیم، درباره «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» می‌فرمودند: ما قائل به این می‌شویم که جبر نیست و تفویض نیست و امر بین الامرین است، گر چه به حقیقت مطلب از نظر بحث استدلالی نرسیم، ولی این که معصوم فرموده «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» به همان محتوای فرموده‌ی معصوم ما اجمالاً معتقدیم؛ ...

دقت فرمایید که در این حالت، هر چند در مقام بحث تفصیلی به جایی نرسیده‌ایم، ولی بحث تسلیم و انقیاد محفوظ است.

امیدواریم که خداوند متعال به همه ما توفیق بررسی و درک هر چه بیشتر حقایق و معارف را عنایت بفرماید. والسلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته.

